



مصاحبه با روزنامه شرق

محمدرضا تاجیک

اردیبهشت 99

سوال 1. به نظر می‌رسد جریان اصلاحات در این برهه در بن‌بست تاریخی قرار گرفته است. از یک سو، راس این جریان نتوانستند با عملکرد و تصمیماتشان حامیان خود را راضی نگهدارند و از سوی دیگر، راهی به قدرت و حاکمیت پیدا کنند. لذا با ریزش شدید بدنه و حامیان خود و دلسردی آن‌ها از سیاست مواجه شده‌اند. آیا ما با شکست و پایان جریان اصلاح‌طلبی مواجه هستیم؟

پاسخ: ترجیح می‌دهم به جای «بن‌بست تاریخی» به تاثیر از بدیو، بگویم که امروز اصلاح‌طلبان در آن نقطه‌ی تاریخی‌ای ایستاده‌اند که صرفاً پایان نیست، آغاز هم هست. بدیو می‌گوید: یک نقطه لحظه‌ای درون یک رویه حقیقت است که انتخابی بین دو گزینه (انجام این یا آن کار) آینده کل فرایند را تعیین می‌کند.... تقریباً همه‌ی شکست‌ها به این واقعیت مربوط می‌شوند که با یک نقطه به شکلی نادرست برخورد شده است. محل هر شکست در حکم درسی است که در نهایت می‌توان آن را در کلیت ایجابی ساختن یک حقیقت درج کرد. اما نقطه می‌تواند محل پیروزی نیز باشد، زیرا هر شکست از ما دعوت می‌کند تا آن نقطه‌ای را بجوییم و تبیین کنیم که اینک اجازه نداریم در آن شکست بخوریم یا دعوت می‌کند که شکل درست برخوردش با آن نقطه را بیابیم. البته، روایت امروز اصلاح‌طلبان، روایت واحد و یگانه‌ای نیست و در ساحت فراخ جریان اصلاح‌طلبی، رقص تفاوت‌ها و تمایزها و تکررها (بازی‌های زبانی و گفتمانی گونه‌گون) برپاست. چون نیک بنگریم بسیاری از اصلاح‌طلبان امروز را در «هیچ‌کجا» و «هرکجا»ی نظری و عملی می‌بینیم. اینان، اصلاح‌طلبی را دقیقاً در همان موقف و موضعی تعریف می‌کنند که قدرت و منفعت‌شان اقتضا می‌کند. این عده، برای رسیدن به قدرت آرام و قرار ندارند. کک قدرت افتاده توی تن و جان‌شان و آرامش و قرار را از آنان ربوده است. اینان تابعین قدرتنند، لذا هرکجا قدرت هست آنان نیز هستند. به بیان دیگر، این عده در خود و در ساحت گفتمانی خود نیز متوقف نیستند، و به تعبیر مولانا، سر پنهان هستند اندر صد غلاف. ظاهرشان اصلاح‌طلب و باطن‌شان بر خلاف. امروز هم‌چنین، در میان

برخی از منادیان اصلاح طلبی شاهد تمایل و گرایش فزاینده به سوی نوعی انسداد و تصلب و انجماد گفتمانی هستیم. برخی گونه‌های پارادوکسیکال اصلاح طلب تلاش دارند از «گفتمان»، یک «ایدئولوژی» - آن‌هم از نوع ارتدکسی - بسازند و به نام اصلاح طلبی آیات محکم نازل کنند و نص گون بگویند و بنویسند. اینان تلاش دارند به دور گفتمان اصلاح طلبی هاله‌ای قدسی بکشند، آن را اخته کنند، و آن را پایانی بدانند بر توالی و تکرار گفتمان‌ها. از نظر این عده، اصلاح طلبی همان است که آنان می‌گویند یا نمی‌گویند، می‌فهمند یا نمی‌فهمند؛ نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد. از این رو، در قاموس اینان، هر خوانش دیگر و هر تلاش برای نونوکردن گفتمان اصلاح طلبی، نوعی ریویزنیسم (تجدیدنظر طلبی) و بدعت تعریف می‌شود. بعضی دیگر شتابان در مسیر محصور و محدود کردن نظر و عمل اصلاح طلبی به کسب و حفظ ماکرو فیزیک قدرت و ماکرو پلتیک قرار گرفته‌اند و حیات و ممات هستی شناختی، معرفت شناختی و روش شناختی اصلاح طلبی را سخت به آموزه‌ی «در قدرت» بودن گره زده‌اند و برون از قدرت را مترادف با برون از حیات سیاسی خود فرض کرده‌اند، لذا برای نیل به قدرت پرهیزی از بهره‌برداری ابزاری از جریان اصلاح طلبی و هزینه کردن تمام هزینه‌ی تاریخی و اجتماعی و نمادین آن ندارند. کسان دیگر، آنانی هستند که به ظاهر واعظ احکام اصلاح طلبی، اما در باطن صفیر و دام‌آند. کسانی که بر سر هر کوی و برزن اصلاح طلبی فریاد برآورده‌اند که بهر اصلاح طلبی جان سپاریم سر دهیم، صد هزاران منتش بر خود نهیم. حیف می‌آمد ما را کان جریان پاک، در میان جاهلان گردد هلاک. شکر خدا را و خلق را که ما، گشته‌ایم آن کیش حق را رهنما. اینان همان اصلاح طلبان اصلاح نشده و دروغینی هستند که به صف اصلاح طلبان درآمده‌اند تا با کژنظری و کژعملی خود چشم‌های مردمان را بشورند تا صورت و سیرت زیبا و فریبای اصلاح طلبی را باژگونه ببینند. بعضی دیگر، اساساً نمی‌دانند کجا باید بایستند و چرا باید بایستند. اینان در فضای گنگ و گیج شبه گفتمانی خود سرگردانند و نمی‌دانند اصلاح طلبی چیست و قلمرو و حریمش کدام است و توقف گاه‌هایش کجایند. این گروه از اصلاح طلبان تنها نامی را یدک می‌کشند و از این نام صورتکی ساخته‌اند برای پنهان داشتن صورت و سیرت نااصلاح طلب خود. بی‌تردید، با این نوع اصلاح طلبان، جریان اصلاح طلبی در این «نقطه» نیز شکست می‌خورد و از افق معنایی و انتظارات جامعه خارج می‌شود.

سوال 2. چرا برخی احزاب و چهره‌های وابسته به جریان اصلاحات بحث کنار گذاشتن سید محمد خاتمی را برای احیا این جریان مطرح می‌کنند. آیا این به دلیل عبور مردم از این چهره است یا این نگاه را برای احیای جریان اصلاحات دارند؟

پاسخ: در نگاهی خوش بینانه، این نوع تلاش‌ها راه برون شدی غلط برای یک دغدغه و مسئله‌ی درست می‌تواند فرض شود، و در نگاهی بدبینانه، نوعی اراده‌ی معطوف به قدرت عده‌ای که آرزوهای‌شان را رنگ واقعیت

پنداشته‌اند و تلاش دارند عمارت قدرت خود را در ویرانه‌ی جریان اصلاح‌طلبی بنا کنند. از منظری بدبینانه‌تر، این تلاش - حذف ستون خیمه‌ی یک جریان و گفتمان - همان بهایی است که عده‌ای برای اهلیت یافتن و نشستن در آستانه‌ی حریم قدرت باید پردازند. اما در نگاهی واقع‌بینانه، باید به ترکیبی از انگیزه‌ها و انگیزه‌های گوناگون در پس و پشت این‌گونه تلاش‌های موسمی اشاره کرد. از جمله این انگیزه‌ها و انگیزه‌ها، یکی تیمار بیمار است. برخی از «تازه-اصلاح‌طلب-شده‌ها» بعد از تاملات و تفکرات و توجهات بسیار دریافته‌اند که با پای لنگ و بدن نحیف اصلاح‌طلبی امروز نمی‌توان در تسابق قدرت پیروز شد و با این ریش اصلاح‌طلبی نمی‌توان رفت تجریش (پاستور). بنابراین، بر آن شدند تا این مرکب رنجور را تیمار کنند. اما از آن‌جا که درد نمی‌شناسند و درمان، در میان این «برخی» عده‌ای گوش مرکب را می‌پیچند سخت، وان دگرشان در زیر کاهش می‌جویند لخت، وان دگرشان در نعل او می‌جویند سنگ، و وان دگرشان در چشم او می‌جویند زنگ، و نهایتاً، آن دارو که می‌کنند بر رنجوریش می‌افزایند. دو دیگر، این تاملات ژرف بر آنان واضح و مبرهن ساخته که تا وقتی که خاتمی هست، امکان جهیدن بر پشت مرکب و تاختن به‌سوی کاخ قدرت وجود ندارد. پس باید به‌نام واسازی و بازسازی جریان اصلاحات، بازی «اصلاحات، بدون خاتمی» را راه انداخت و جا انداخت. سه دیگر، اکنون که کمر آن سرو طناز و رشید (اصلاح‌طلبی) خم شده و هر آن کس که از کنارش می‌گذرد شاخه‌ای از آن می‌کند و بدین طریق خود را «آوانگارد» بنمایانند و هم‌صدا و هم‌کنش با نسل و عصر جدید. غافل از این‌که در این نقش و نقاشی که از آن در فرارند، نقش و نقاشی خود آنان نیز هست، و با این فرار رو به جلو ره به جایی نمی‌برند. چهار دیگر، دمیدن روحی جدید به کالبد نیمه‌جان اصلاح‌طلبی «واقعاً موجود» (رسمی). این انگیزه و انگیزه‌ها اگرچه در سطح خود درست می‌نماید، اما از آن‌جا که با هیچ ارزش‌افزوده‌ی گفتمانی، اندیشگی، منشی، روشی، ساختاری و... همراه نیست، بیش‌تر به نمایشی تکراری روی صحنه و پرده‌ی دیگر می‌ماند.

سوال 3. برخی از احزاب اصلاح‌طلب معتقد به چانه‌زنی با راس قدرت و عبور از چهره‌هایی هم‌چون محمد خاتمی هستند. چقدر این نگاه می‌تواند واقع‌گرایانه باشد؟ آیا تصور این‌که چهره‌هایی هم‌چون خاتمی مانع ورود و رسیدن اصلاح‌طلبان به قدرت هستند تصور درستی است؟

پاسخ: همان‌گونه که گفتم، امروز حذف خاتمی تسطیح و هموارکننده مسیر برخی شبه‌اصلاح‌طلبان به سوی دروازه‌های قدرت است. اینان داستان‌های عاشقانه‌ی ایرانی زیاد خوانده و شنیده‌اند، و بر این باور شده‌اند که برای رسیدن به معشوق باید دست به معامله‌ای بزرگ زد و قربانی‌ها تقدیم کرد و وفاداری را به اثبات رساند. اینان همان «عشق قدرت»‌هایی هستند که از همان آغاز از اصلاحات تصویر و تصور برج بابلی را داشتند که می‌تواند آنان را به عرش قدرت برساند و یا با اهالی قدرت محشور و همنشین گرداند. اینان از اصلاح‌طلبی که

می‌خواست یک جریان گفتمانی، اندیشگی، فرهنگی، اجتماعی، زیبا شناختی و سیاسی باشد، تنها سیاست و نوعی تکنولوژی قدرت ساختند. این «اصلاح طلبان شنبه» ظاهراً در عجله‌ای که برای رسیدن به معشوق (قدرت) دارند، سوراخ دعا را گم کرده‌اند و انگشت در بد سوراخی کرده‌اند.

سوال 4. به‌طور کلی نسبت خاتمی و جریان اصلاحات چگونه قابل تعریف است؟ اصولاً جریان اصلاحات ذیل خاتمی تعریف می‌شود یا بالعکس؟

پاسخ: امروز خاتمی یک شخص نیست، نماد و نمود یک گفتمان است، چکیده و عصاره‌ی یک نظام اندیشگی و یک نظم نمادین مدنی است، یک گره‌گاه یا نقطه‌ی آجیدن (کوک) است که به بدن بدون اندام و اندام‌های بدون بدن جریان اصلاح‌طلبی سامان می‌دهد و در پراکندگی این بدن نوعی انتظام ایجاد می‌کند. بنابراین، خاتمی امروز «روکش» (به بیان لاکان) است که چون از میان برخیزد، نه از تاک نشان و از از تاک‌نشان. لذا در شرایط کنونی بدیلی برای او متصور نیست. با بیانی دیگر، نسبت خاتمی با جریان اصلاح‌طلبی همچون نسبت لنین با مارکسیسم است: اگرچه لنین خود واضع و تقریر/تدوین‌کننده‌ی این مکتب نبود (اگرچه افزوده‌ای داشت)، اما جداکردن لنین از تمامیت و کلیت این مکتب بسیار سخت است. بگذارید خطر کنم و بگویم امروز خاتمی (نه به‌مثابه یک شخص، که به‌عنوان یک نماد) همان «دال اعظم» جریان اصلاح‌طلبی است که سایر دال‌های تهی و شناور از او معنا می‌گیرند.

سوال 5. شورای عالی اصلاح طلبان یکی از عملکردهای آقای خاتمی بوده است که رییس و برخی ارکان آن را ایشان تعیین کرده است. چقدر مسئولیت عملکرد این شورا به ایشان برمی‌گردد؟ عملکرد این شورا را شما چطور ارزیابی می‌کنید؟ آیا دستاوردی برای اصلاحات داشته است؟

پاسخ: شورای عالی اصلاح‌طلبی از همان آغاز شورایی بود برای «شور» نکردن، برای «عالی» نبودن، و برای «اصلاح‌طلب» نبودن. در درون این شورا، از همان آغاز، «شوراها» برپا بود و بازی زبانی هفتاد و دو گروه و حزب و شخصیت. لذا از همان آغاز در پس و پشت هر تصمیم و تدبیر، هر ورود (عضویت) و خروجی (عدم عضویت)، هر موضع و مواضعی، هر استراتژی و تاکتیکی، هر ائتلاف و انفصالی، و بالاخره، هر دم و بازدمی، نوعی تنازع قدرت و بقا نقش بازی می‌کرد. عده‌ای در این شورا، از همان آغاز، از سانترالیسم دموکراتیک، فقط سانترالیسم آن را فهم کردند و بساط نوعی توتالیتاریسم فردی و گروهی (حزبی) را در صحن عمومی و خصوصی شورا گستراندند، و به‌نام نامی اصلاح‌طلبی آوردند و بردند، گذاشتند و برداشتند، نوشتند و خط زدند، بازی «در قدرت» و «بر قدرت» راه انداختند، حامی و نافی دولت شدند، ملاک و معیارهای خودی و غیرخودی

را تعریف کردند، شرط و شروط حضور و عدم حضور در انتخابات را ترسیم و تجویز کردند، تئاتر پارلمان اصلاحات/شورای سیاستگذاری/یا... را روی صحنه بردند، دعوای اعضای حقیقی و حقوقی، قدیمی و جدید، پیر و جوان برپا کردند، ... و با شورا و جریان اصلاح طلبی و حتی با شخص و شخصیت خاتمی (طنز قضیه این جاست که برخی از پیام‌آوران عبور از خاتمی عضو این شورا یا شورای مشورتی هستند) آن کردند که هیچ «دگر رادیکالی» نمی‌کرد. اکنون صلاح نمی‌دانم بیش از این سخن بگویم، در آینده با ذکر اسم و مورد در این زمینه خواهم گفت.

سوال 6. تلاش‌هایی مانند تشکیل شورای عالی اصلاح‌طلبان از همان ابتدا با انتقادات فراوانی مواجه بود. به اعتقاد شما آیا اصولاً این شورا چه از نظر ساختاری و چه از نظر ماهوی جریان اصلاح طلبی را نمایندگی واقعی می‌کند؟

پاسخ: در این مجال تنها می‌توانم بگویم «خیر»: ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش؟

سوال 7. استعفای چهره‌ای از این شورا که همواره از مدافعان آن بوده و اکنون تحت عنوان نیاز شورا به تغییر راهبردها کناره‌گیری می‌کند، آیا نشان از شکست سیاست‌های شورای سیاستگذاری اصلاح‌طلبان و اختلافات درونی شورا دارد یا یک استراتژی برای ترمیم این شورا می‌تواند باشد؟ پاسخ: بعید است تغییری که با حضور این چهره‌ها متحقق نشد در غیابشان تحقق یابد. نفس کناره‌گیری چنین چهره‌هایی (قائم مقام شورای سیاستگذاری) نشان از پیچیدگی بازی قدرت در این شورا دارد. صریح بگویم، امروز «تغییر» این شورا در «تعطیل» آن است.

سوال 8. برخی ائتلاف با جریان اعتدال و توسعه در انتخابات ریاست جمهوری و حمایت از حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری با توجه به عملکرد او ناامیدی مردم را تیر خلاص به بدنه‌ی اجتماعی اصلاحات می‌دانند. این مسئله چقدر تاثیرگذار بوده است؟ آیا این که جریان اصلاحات از بدنه‌ی خود دور شده و پشتوانه به آن عظیمی را از دست داده واقعی است یا قابل جبران برای این جریان است؟

پاسخ: بارها در این زمینه سخن گفته‌ام و گفته‌ام که آن ائتلاف تاریخی، با آن سازوکار، در آن شرایط، با این جریان (اعتدال و توسعه)، به نام عقلانیت سیاسی، هر چه بود نه عقلانی بود و سیاسی (به معنای دقیق کلمه). طنز تاریخ امروز ما این است که همان‌هایی که دیروز به نام اصلاح طلبی چک سفید بدون امضا به این جریان دادند، امروز ناقد و نافی و عدوی آن شده‌اند، و همان‌هایی که با این اقدام نعلش این شهید عزیز (اصلاح طلبی)

را بر روی دستان ما گذاشته‌اند، زیر تابوت آن زار می‌گیرند و خاک بر سر می‌کنند. همان‌هایی که جریان رشید اصلاح‌طلبی را کشتند، در خاک کردند، و بر روی خاکش گل و ریاحین کاشتند (یا به بیان شیرین فارسی «ورنم نهادند») امروز بر مزارش جمع شده‌اند و نوحه سرایی می‌کنند. البته، در پاسخ به قسمت آخر پرسش شما باید بگویم که من از امثال دریدا آموخته‌ام که سیاست نه علم ممکنات که دانش ناممکنات است. بنابراین، کماکان معتقدم که چنانچه اراده‌ی معطوف به آگاهی و تغییری باشد، اصلاح‌طلبی می‌تواند ققنوس‌وار از خاکستر خویش برخیزد. با بیانی دریدایی، اصلاح‌طلبی به مثابه یک «وعده» همواره در حال بازآمدن باقی خواهد ماند... زیرا وعده حافظه‌ای است نه از گذشته، بلکه رو به آینده، بنابراین، نه تنها ناپیوستگی وعده‌ی مدنی و اصلاحی جریان اصلاح‌طلبی را انکار کرد، بلکه ضروری است بیش از پیش بر آن اصرار ورزید، ... مسئولیت وارث در شرایط کنونی، «مسئولیت‌پذیری اجتماعی و سیاسی و فرهنگی» و احیای «روح رادیکال نقد اصلاح‌طلبی» و وفاداری بدان (در بیان بدیویی) در عین واسازی (در بیان دریدایی) مدام آن است. در این بیان، وفاداری به شبی از اشباح اصلاح‌طلبی است که به درون هر لحظه‌ی کنش معطوف به تغییر ما حلول می‌کند، ما را در معرض «نگاه خیره»ی خود قرار می‌دهد، بی‌وقفه «بازجویی» مان می‌کند، فرامی‌خواند مان — به گونه‌ای که نمی‌توانیم از «پاسخ‌گویی» به آن «طفره» روییم، در همان حال که از پاسخ‌گویی به آن نیز «ناتوان» ایم. بنابراین، اگرچه می‌توانیم بسیاری از دقایق گفتمانی اصلاح‌طلبی را به کناری نهیم، اما نمی‌توانیم به عنوان افقی زنده، ایده‌های مدنی و زیبا شناختی و اندیشه‌ی سیاسی‌اش را نادیده بگیریم. این افق و مسئولیت در جایی پایان نمی‌پذیرد، بلکه مدام در شکلی تازه خود را به ما نشان می‌دهد. شبی این چنین، تابع زمان متعارف نیست که بمیرد و از بین برود، بلکه زمان را مختل می‌کند و از هم می‌گسلاند و جابه‌جا می‌کند.

سوال 9. آنچه مسلم است جریان اصلاحات با ادامه روش فعلی نمی‌تواند در انتخابات آینده ریاست جمهوری چه در کسب این جایگاه و چه در بسیج بدنه‌ی خود برای شرکت در انتخابات شانسی داشته باشد. به نظر شما چه راهکار معقول و اجرایی پیش روی این جریان برای بازسازی و نقش‌آفرینی در عرصه‌ی سیاست وجود دارد؟

پاسخ: جریان اصلاح‌طلبی برای این که بتواند به عنوان کنشگر حال و آینده‌ی جامعه خود نقش موثری ایفا کند نیازمند تحول حال و احوال گفتمانی، تشکیلاتی، رفتاری، اندیشه‌ی سیاسی و... به احسن حال است، در این شرایط، معتقدم که تنها یک خدا می‌تواند چنین تحولی را در اصلاح‌طلبان و اصلاح‌طلبی «واقعا موجود» ایجاد کند. پس، بیایید دعا کنیم.

سوال 10. نقطه شروع تحول و بازبینی جریان اصلاح طلبی را کجا می‌دانید و روش مناسب آن چیست؟ اولویت با بازنگری در فرم است یا محتوا؟ آیا کسانی که اکنون داعیه‌دار پیشگامی در مدیریت جریان اصلاحات هستند (مانند شورای عالی، احزاب بزرگ فعلی و یا حتی آقای خاتمی) می‌توانند نقش اصلی در بازنگری و ترمیم چه در فرم و چه در محتوا داشته باشند؟

پاسخ: در این شرایط، جریان رسمی و اسمی اصلاح طلبی را سنگین‌پاتر و سترون‌تر از آن می‌دانم که کارگزار تغییر تاریخ اکنون خود و جامعه شود و جریان در راه را موضوع اراده‌ی معطوف به آگاهی و آفرینش خود قرار دهد. لذا معتقدم جریانی در راه است: جریانی «پسااصلاح طلبی». از «پسا» مرادم هم «گسستن از»، هم «تداوم و استمرار» و هم «در تقابل با»، «متفاوت از و متفاوت با»، «در واکنش به»، «فراسو»، «مابعد»، «گسست» و «پیوست» است. مشخص‌تر بگویم، جریان در راه اگرچه کماکان از گهره و درون‌مایه و سویه‌ای غیررادیکال (مدنی یا اصلاحی) برخوردار خواهد بود، اما در فصل و فاصله از اصلاح طلبی «واقعا موجود» تعریف و تدوین می‌شود، اگرچه هویت خود را کاملاً «بر قدرت» تعریف نمی‌کند، اما تلاش می‌کند سویه‌ی «بر قدرتی» خود را برجسته‌تر نماید، اگرچه کماکان به کنش‌گری در عرصه‌ی سیاست ادامه خواهد داد، اما در هیئت و صورت یک کنش‌گر فرهنگی، اجتماعی، هنری و زیباشناختی نیز، نمایشی پررنگ دارد، اگرچه از نوعی باهم‌بودگی و سامان جمعی برخوردار است، اما این سامان نه در قالب حزب بلکه عمدتاً در قالب یک پارتاژ - هم مشترک بودن و هم سهم بودن. یا با-هم-بودن، در-هم-نبودن - و یک کمونیتاس - باهم‌بودگی براساس قسمی وظیفه یا دین - سامان می‌یابد، اگرچه از زبان و خوبگان پوپولیستی (در معنای قدیم آن) برخوردار نیست، اما گرایش گسترده‌تر و عمیق‌تری با توده‌های مردم دارد، اگرچه نگاه و بصیرتی جهانی دارد، اما از نوعی تمایلات ناسیونالیستی نیز برخوردار است، اگرچه مفاهیمی هم‌چون دموکراسی و آزادی و پلورالیسم دقیق گفتمانی آن هستند، اما دقیق انضمامی و ناظر بر زندگی روزمره و عدالت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و قومیتی و جنسیتی از برجستگی بیش‌تری برخوردارند.

سوال 11. شما در یادداشتی عنوان کردید «زمان آن فرارسیده که اصلاح‌طلبان نقش و نقاشی خود را نه در قالب قدرت و سیاست که در قالب اجتماع و فرهنگ و هنر قرار دهند» آیا از یک جریان و تشکیلات سیاسی می‌توان چنین توقعی داشت که عرصه‌ی سیاست را ترک کند و به فعالیت در حوزه‌های دیگر روی آورد؟

پاسخ: ترک سیاست نه ممکن است نه مطلوب. بنابراین، مرادم از آن‌چه بدان دعوت کرده‌ام آفرینش زیباشناختی، اجتماعی و فرهنگی سیاست، و فهم امر سیاسی در معنایی موسع و بدیع آن است که به هر گفته و ناگفته، هر شکل و شکلک، هر رنگ و بی‌رنگی، هر نوشته و نانوشته، هر نشان و نشانه، هر پیدا و ناپیدا دلالت می‌دهد. در

این حالت، هر چیز و ناچیز زبانی می‌یابد و به سخن درمی‌آید و از هیچ چیز چیزی می‌سازد و آن را با آرایه‌ای از جنس «امر سیاسی» می‌آراید. چنین است که با سیاستی از نوع خط‌گریز - خطی از خلاقیت و ابداع و آفرینش - مواجه می‌شویم: سیاستی که همان تجربه‌گری فعال است، زیرا پیشاپیش هیچ یک از ما نمی‌دانیم یک خط در کدام لحظه قرار است به کجا بپیچد، شبیه بدن در اسپینوزا که هنوز نمی‌دانیم چه کارها می‌تواند بکند. در این ساحت بدیع، سیاست به لحاظ هستی‌شناختی نامتعیین و گشوده می‌شود، و همواره ما را به یافتن و ساختن زمینی جدید و مردمی جدید، یعنی خلق اشکال نوین سوبژکتیویته فرامی‌خواند؛ سیاست نافعی و عدوی هرگونه تصلب و جمود به هر نامی می‌شود، ضد فعلیت‌مندی می‌گردد، و به ما می‌گوید: «همه‌ی امور بالفعل را کنار بگذار، همه چیز را فراموش کن، بلندپروازی‌ها و اهداف انقلابی تفاوت و تکرار این‌جا معلوم می‌شود.» در پرتو این نگاه و رویکرد زیباشناختی سیاستی خلق می‌شود که با نمایندگی، بازنمایی، هویت، ارگانیسم (کلیتی محدود با یک هویت و غایت) و مکانیسم (ماشینی بسته با کارکردی خاص) سر سازگاری ندارد، و تبدیل به یک فرایند مستمر اتصال‌آفرینی با منطق ریزوماتیک و مونتاژی «و...و...و...» و مستلزم تشخیص سیالیت و تغییرپذیری هویات داده‌شده و جست‌وجوی چیزی که از چنگ این هویات می‌گریزد، می‌شود. سیاست عرصه‌ی شدت‌ها و تکیه‌گی‌ها و طبیعتی اشتدادی (نوسان و ارتعاش دائمی) - یا همان بسگانگی نهفته در آن که از فرمانروایی سوژه گریزان است و به همان اندازه از امپراطوری ساختار - می‌شود. سیاست با تخیل پیوند می‌خورد و تخیل شرط تولید امکان‌های جدید: امکان تخیل و تصور جهان، یا تنوع جهان‌هایی که می‌تواند ساخته شود، می‌گردد. اخلاق (اتیک) در بسط خود همان سیاست می‌شود. سیاست همان آفرینش امر نو یا تولیدی می‌شود که با تمامیت گشوده‌ی هستی مرتبط است. سیاست از امکان و استعداد بازتوزیع امر محسوس و ساخت و جایگزینی اتصالات متفاوت و متخالف در تقابل با اتصالات اکسیوماتیک قدرت مسلط را می‌یابد. سیاست همان هنر خلاق می‌شود که نمی‌توان آن را رمزگذاری و کدگذاری کرد، همان آنتی سو سیو سی (ماشین‌های اجتماعی) می‌شود که نتیجه‌ی مهار و رمزگذاری سیلان‌ها و جریان‌های میل است. آن سیاست که در ایران امروز تجربه می‌کنیم، امری «نازیبا» - و به تبع، «ناسیاست» - است. سیاست به فرشته‌ی مرگ خود تبدیل شده است. سیاست دیرگاهی‌ست که اسیر و در حصار خود است: اسیر استعلاها و بت‌های مفهومی و نظری (ایدئولوژیک) برخاسته‌ی خود، اسیر متافیزیکی که به آن امکان و استعداد تحطی و امتناع و انحراف - یا به بیان کلسوفسکی، جرح و تعدیل‌ها و اصلاح‌ها یا وانموده‌ها - طرد هویت، پذیرش تفاوت و نگاه و رویکردی درون‌ماندگار - که قواعدها را از همین جهان می‌گیرد و با تغییر و شدن جهان آن نیز تغییر می‌کند - را نمی‌دهد. این سیاست محمل آزادی و آفرینش‌گری نیست. در پیکره‌ی این سیاست، واژگان پیر و بی‌رمق و کرخت و خسته شده‌اند، مفاهیم دیگر کنش نیستند، استعداد آفرینندگی ندارند، واحدی تغییرپذیر نیستند، در پیوند با مسائل زاده

نمی‌شوند و از مسئله‌ای به مسئله‌ی دیگر تغییری در آنان حاصل نمی‌شود، تاریخت ندارند، سنگ زندان سستی واحد و ثابت را بر دوش می‌کشند، باز (به بیان ویتگنشتاین) نیستند، لذا امکان چالش‌پذیری ذاتی ندارند، از هستی مبتنی بر شدن و صیورورت تهی شده‌اند، از پلی و گذرگاهی عبور نمی‌کنند تا در آن طرف پل با مفاهیم دیگر آشنا شوند و بدل به مفاهیمی دیگر شوند، از ورود به محفل ناهمسانی‌ها پرهیز می‌کنند، در سطح درون-ذات صورت می‌بندند نه در سطح ارجاع و کارکردها، تبدیل به عناصر ایده‌آل می‌شوند که در خدمت گونه‌های هنجارمندند (به بیان دریدا)، مرزناپذیر و مبهم نیستند، چیزها یا در ذیل آن‌ها قرار می‌گیرند یا نه، حالت سومی هم وجود ندارد. لذا آن‌چه امروز به نام سیاست تجربه می‌کنیم، ترکیبی غیراخلاقی و غیرزیباشناختی از: کهن سیاست (نوعی زندگی جماعتی، فضای اجتماعی همگن با ساختاری ارگانیستی و اندام‌وار و بدون فضای تهی و ناممکنی چینه‌برداری و چینه‌گذاری)؛ پراسیاست (سیاست بدون سیاست، منطق پلیس، حذف آنتاگونیسم و امکان سوژه‌شدگی فردی)؛ فراسیاست (نوعی تئاتر خیمه شب‌بازی با نقش‌آفرینی و بازیگری دیگری‌های کوچک و سناریونویسی و کرگردانی دیگری بزرگ)؛ ابرسیاست (نظامی کردن عرصه‌ی سیاست و اخته کردن امر سیاسی و مسکوت گذاشتن قابلیت ثبات‌شکنی آن)؛ پساسیاست (پایان یا طرد و قدغن کردن سیاست)، و سیاست استعلایی و ادیسه‌وار افلاطون (سیاست چونان امر متعالی بر فراز هستنده‌ها، نیل به هستی‌ای متعالی پر، سرشار و کامل (عالم مثل) که هر آن‌چه وجود دارد سایه و روگرستی ناقص از آن است و ما نیز از آن دور افتاده‌ایم). به بیان دیگر، سیاست در جامعه‌ی امروز ما هم‌چون سوسیالیسم در آن لطیفه‌ی قدیمی ضدکمونستی لهستانی است که می‌گوید: «سوسیالیسم، ترکیبی است از عالی‌ترین دستاوردهای تمام ادوار تاریخی گذشته: از جامعه قبیله‌ای، وحشی‌گری را گرفته؛ از عهد باستان، برده‌داری را؛ از فئودالیسم، روابط سلطه را؛ از سرمایه‌داری، استثمار را؛ و از سوسیالیسم، اسمش را.» این سیاست همان ناسیاستی است که درباره‌ی آن نمی‌دانیم چه می‌خواهد بکند، نه چه می‌تواند بکند. این سیاست همان سیاستی است که یک رخداد در راه را نه به بو می‌شناسد و نه به لب و دندان، نه پیش از گلو و گلو و بدن و حدث، نه حتی بعد ایام و شهور و بعد مرگ از قعر گور و یوم‌النشور. این سیاست همان سیاستی است که اصحاب آن چون به مشکلی برمی‌خورند، یکی گوشش می‌پیچد سخت، دیگری زیر کامش می‌جوید لخت، وان دگر در نعل او می‌جوید سنگ، وان دگر در چشم او می‌بیند زنگ، و نهایتاً، آن دارو که می‌کنند بیمار می‌کنند. این سیاست، سیاستی است که فقط یک فلات می‌شناسد که در آن مونتاژ مشخص و معین و ثابت و واحدی میان میل‌ها، بیان‌ها، زبان‌ها، قلمروها، کثرت‌ها، ناهمسانی‌ها و... ممکن و جایز است.

سوال 12. بسیاری شرایط امروز را به دوران پیشاکرونا و پساکرونا تقسیم می‌کنند و معتقدند با توجه به این‌که زمان زیادی از دولت روحانی نمانده، باقی این دوران صرف کنترل کرونا و عوارض اقتصادی ناشی از آن می‌شود. این به نفع جریان اصول‌گرا خواهد بود و یا در دوران پساکرونا باید انتظار تغییرات و تحولات عظیمی در گفتمان سیاسی حاکم را داشته باشیم؟ آیا فرصتی برای بازسازی جریان اصلاحات فراهم می‌شود؟

پاسخ: در مطلبی با عنوان «ایرانِ پساکرونا» نوشته‌ام که به‌رغم این‌که ابر و مه و باد و فلک ما را به تغییر می‌خوانند (به‌ویژه در این وضعیت کرونایی)، اما انسان ایرانی و جامعه‌ی ایرانی و سیاست ایرانی و حکومت ایرانی و احزاب و جریان‌های سیاسی ایرانی، به شکل عجیب و شگرفی شکل اکنونش باقی می‌ماند. مطمئن باشید کرونا هم از پسِ ما برنمی‌آید.